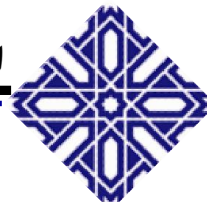


# امّت پر دوره

بازخوانی جایگاه و نقش فراموش شده مردم  
در تحقق اهداف جمهوری اسلامی



شهید آیت الله دکتر بهشتی (ره)



بخش اول: سخنرانی شهید دکتر بهشتی درباره نظام سیاسی در جمهوری اسلامی در حسینیه ارشاد

نام نظام سیاسی در قانون اساسی جمهوری اسلامی چیست؟ اسم آن را چه نوع نظامی بگذاریم؟ در این نوع بندیها و رده بندیها، مقولات سیاسی دنیا کداماند؟

حقیقت این است که برداشت تشیع راستین از اسلام مناسبترین نام را برای این نظام قبلاً پیش بینی کرده است. می توانید با این اشاره ای که کردم خودتان بگویید تشیع راستین برای نظام سیاسی اسلام چه عنوان گویایی را انتخاب کرده است؟ "نظام امت و امامت". نظام سیاسی اجتماعی جمهوری اسلامی نظام امت و امامت است و حق این است که با هیچ یک از این عناوینی که در کتابهای حقوق سیاسی یا حقوق اساسی آمده قابل تطبیق نیست. اتفاقاً یک بار انقلابیون ایران این تجربه را کردند و پای چشمشان خورد. برای رهایی از استبداد انقلاب کردند. بعد گفتند حالا می دانید چه جایش بگذارید؟ "مشروطه". چون این عنوانی که برای نظام جدید انتخاب شده بود عاریه‌ای بود و مربوط به فرهنگ اسلام نبود، حتی آن تأثیری را که در صاحبان اصلی این فکر عاریتی می توانست داشته باشد برای ما نداشت. خاصیت چیز عاریتی همین است.

به همین دلیل، ما فکر می کنیم عنوان نظام ما باید نظام امت و امامت باشد. منتها، در اثنای انقلاب، چون این عنوان هنوز برای توده مردم روشن نبود، به عنوان شعار اول "حکومت اسلامی" انتخاب شد که بسیار هم خوب و گویا بود و سپس وقتی معلوم شد این نظام حکومتی رئیس‌جمهور هم دارد آن وقت گفته شد "جمهوری اسلامی". ولی نام راستین و کامل این نظام، نظام امت و امامت است. در رأس این نظام اصول عقیدتی و عملی اسلام بر اساس کتاب و سنت است. همه چیز باید از این قله سرازیر شود. بر طبق این اصول عقیدتی و عملی، حاملان مسئولیت و صاحبان اصلی حق در این ایدئولوژی، در این نظام عقیده و عمل، "ناس" و مردم‌اند.

این خیلی مهم است. اول باید مشخص کنند می خواهند به چه کسی خدمت کنند: به یک فرد؟ به یک خانواده؟ به یک طبقه؟ به یک گروه؟ یا به عامه مردم و هر انسان؟ بر اساس کتاب و سنت، تمام نظر مکتب به عامه مردم است و در میان عامه مردم آنها که بر محور این مکتب جمع می‌شوند و شکل می‌گیرند از تقدم و اولویت خاص برخوردارند. آنها می‌شوند "امت". امت غیر از ناس است. اسلام در خدمت همه ناس است؛ صلاح همه را می‌خواهد نه فقط صلاح مسلمانان را. نظام اسلامی به سعادت کل بشر می‌اندیشد. ولی در میان ناس و کل بشر، آنها که بر پایه اعتقاد به اسلام و التزام به اسلام یک مجموعه به‌وجود می‌آورند می‌شوند امت. امت، از نظر ایدئولوژی اسلامی و مبانی عقیده و عمل اسلام، حتماً نیاز دارد به امامت.

دقت بفرمایید! یک وقت مکتبی می‌گوید امت، بدون اینکه به آن جهت بدهد که عمل کند. اسلام می‌خواهد خطوط کلی و اصلی سعادت را نشان بدهد. می‌گوید ای امت! اگر می‌خواهید در مسیر الی‌الله گم نشوید و از "مغضوب علیهم ولا الضالین" نشوید باید به حبل‌المتین و عروة‌الوثقی امامت چنگ زنید. این امامت تا وقتی که در حدّ پیامبر است — که با نشان ویژه و خاص از جانب خدا آمده — معین می‌شود، بنابراین گفته می‌شود امامت ابراهیم، امامت موسی، امامت محمد(ص). اینان امام هستند. در دوره پس از پیامبر اسلام (ص)، امامان معصوم منصوص و منصوب‌اند ولی با اینکه تعیینی است، تحمیلی نیست.

به مسلمان‌ها گفته می‌شود اطیعوا الرسول؛ باید از این پیامبر فرمان ببرید. تعیینی است، ولی تحمیلی نیست. چون وقتی مسلمانان به فرزند عبدالله به عنوان نبی الله و رسول الله معتقد شدند و ایمان آوردند، زمینه قبول اطاعت او را با خود در دل دارند. تعیینی هست ولی تحمیلی نیست. ولی امروز در این عصر غیبت امام معصوم منصوب منصوص، در این عصر، امامت، دیگر تعیینی نیست؛ تحمیلی هم نیست؛ بلکه شناختی و پذیرفتنی یا انتخابی است. بنابراین رابطه امت و امامت در عصر ما یک رابطه مشخص است. دقت بفرمایید! شناختن آگاهانه و پذیرفتن نه تعیین و نه تحمیل. شما در طول این قرن‌های متمادی هیچ جا خوانده‌اید یا از هیچ کس شنیده‌اید که مرجع تقلید و رهبر دینی را به مردم تحمیل کرده باشند و بگویند مجبورید از او تقلید کنید؟ آیا شما تا به حال شنیده یا خوانده‌اید؟

این امامت و امت نسبت به یکدیگر مسئول و متعهدند. با تعهد و مسئولیت متقابل. اینها را ناچارم با اشاره بگویم و رد بشوم، ولی در



نهج البلاغه خطبه‌ای در همین زمینه حقوق امام بر امت و امت بر امام است. (۱) خوب و بجاست اگر فرصت دارید مراجعه کنید و مطالعه کنید ببینید علی علیه السلام به مردم چه می‌گوید. گوشه‌ای از آن را برایتان می‌گویم.

علی (ع)، این انسان نمونه، این امام و اسوه برجسته تاریخ، این وارث ممتاز آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و همه پیامبران و انسان‌های نمونه ادیان ابراهیمی، به مردمی که اوصافش را در تاریخ خوانده اید می‌گوید: مردم! از حقوقی که بر شما دارم این است که با من با زبان جباران و پادشاهان و طواغیت تاریخ، با آن زبانی که مردم با آنها حرف می‌زنند، با من حرف نزنید. مبدا کسی به خود بگوید کجا ما جرأت می‌کنیم به علی انتقاد کنیم. نه! از من انتقاد کنید و آنچه به نظرتان می‌رسد به من بگویید. من، اگر خدا نگهبان و نگهدارم نباشد، چنان نیست که برتر از آن باشم که شما خرده‌ای بر من بگیرید و در کارم نقطه‌ای را نشان بدهید که باید چنین نمی‌بود.

چه کسی این را می‌گوید؟ علی (ع). این خطبه را مطالعه کنید. همه آن خواندنی است و جمله جمله آن حاوی اصلی عالی است. بنابراین، رابطه امت و امامت این است که امت باید از امام شناختی آگاهانه داشته باشد و از صمیم قلب او را بپذیرد، چون تعیین و تحمیل در کار نیست و پس از پذیرفتن، میان این دو، مسئولیت متقابل شدید و جامعی برقرار می‌شود.

### مدیریت جامعه

خوب دقت بفرمایید! بر پایه امت و امامت چیزی به وجود می‌آید به نام “مدیریت جامعه”. این بخش اول از طرح اسلام درباره نظام سیاسی است. آنچه در رأس قرار دارد که همه، حتی پیغمبر (ص)، حتی امام (ع) و مرجع تقلید، باید مراقب او باشند و از آن سر مویی تخلف نکنند اصول عقیدتی و عملی اسلام بر اساس کتاب و سنت است. حتی قرآن کریم درباره پیغمبر اکرم (ص) می‌فرماید:

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ. (حاقه/۴۴ و ۴۵ و ۴۶)

می‌گوید رسول خدا هرگز چنین نمی‌کند، اما به فرض اگر برخلاف گفته خدا و فرمان و تعلیم خدا سخنی به ما بیند ما او را به نابودی خواهیم کشاند. بعضی می‌گویند: آقا، فلان مجتهد انقلابی خوب است یک فکری برای فلان حکم بکند. مثل این که دین مثل یک موم نرم در دست مجتهد است تا مطابق سلیقه زمان و مکان و مردم هر جور دلش خواست و به هر شکلی دلش خواست دربیورد! این طور نیست و از مجتهدان آگاه یک چنین بازیگری را با مکتب نخواهید. مکتبی که مثل موم باشد و بتوانی آن را به هر شکلی که بخواهی در بیآوری اصلاً دیگر مکتب نیست. اولین ویژگی نظام سیاسی اسلام این است که نظامی است مکتبی و متعهد در برابر مکتب. اجباری هم نیست. هر کس این مکتب را پسندید، دوست داشت و به آن دل بست بیاید و هر کسی هم به آن دل نبست نیاید؛ ولی نظام مکتبی است.

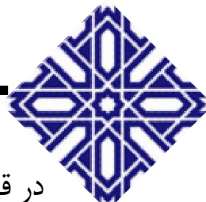
پس آنچه در اوج و قله قرار دارد اصول عقیدتی و عملی اسلام بر اساس کتاب و سنت است. از آنجا این تعلیم داده می‌شود که مسأله مهم برای نظام ناس و مردم، یعنی کل مردم جهان است و حامل این مسئولیت در جهت صلاح کل مردم جهان امت است. مسئولیت مال امت است:

وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ (آل عمران/۱۰۴)

حامل دعوت به خیر فقط عمامه به سر نیست، یکایک زنان و مردان امت دعوت کننده به خیر و آمر به معروف و ناهی از منکر باشند. مسئولیت مال امت است، یعنی آن مجموعه‌ای از مردم که بر محور مکتب با یکدیگر پیوند مکتبی برقرار کرده‌اند. و این امت برای ایفای نقش راستین خود باید سخت به محور امامت متوجه باشد، و این امت و امامت با یکدیگر رابطه متقابل تعهدآور دارند.

### جمهوری اسلامی

از این امت و امامت چه برمی‌خیزد؟ مدیریت جامعه. شکل این مدیریت چیست؟ شکل خاصی در اسلام برای آن پیشنهاد نشده است. در هر زمان و در هر مکان و متناسب با شرایط مختلف می‌شود اشکال مختلف داشته باشد. فقط باید آن اصولی را که قبلاً متذکر شدم فراموش نکنیم و در آن تعیین و تحمیل نباشد. بنابراین، آیا نظام پادشاهی اسلامی می‌توانیم داشته باشیم؟ هرگز! چون



در آنجا تعیین و تحمیل است. مطلب دوم این که مدیریت جامعه برخاسته از امت و امامت بر پایه مکتب است. در قانون اساسی، متناسب با شرایط ایران و برای یک مقطع زمانی درخور ملاحظه، شکلی پیشنهاد شده است که عبارت است از:

اول، رئیس‌جمهوری منتخب مستقیم مردم، یعنی در رابطه با امت. دوم، مجلس شورای ملی و شوراهای دیگر. اینها هم در رابطه با امت‌اند. سوم، دستگاه قضایی. این در رابطه با چه کسی است؟ دستگاه قضایی در کشورهای مختلف وضعی مختلف دارد. مثلاً در ایالات متحده آمریکا ریشه اش باز می‌گردد به انتخاب مستقیم مردم. ولی در نظام اسلامی، در این مقطعی که ما در پیش داریم، نمی‌توانیم این کار را بکنیم. چون انتخاب قاضی و تعیین او خیلی ظریف‌تر از انتخاب و تعیین نماینده مجلس شورای ملی یا عضو شوراهاست. در این قانون اساسی، بر طبق موازین اسلامی، از یک سو و زمینه‌های اجرایی زمانی که ما در آنیم، چنین است. از سوی دیگر، آن را در رابطه با امامت قرار دادیم، یعنی در حقیقت نقش امت در انتخاب دستگاه قضایی مستقیم نیست بلکه غیر مستقیم است. انتخاب امت است اما از طریق امامت و رهبری.

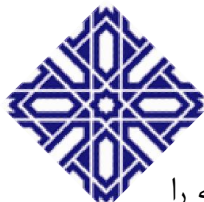
از این سه، یعنی رئیس‌جمهوری، مجلس و دستگاه قضایی، دولتی به وجود می‌آید، یعنی نخست‌وزیر (۴) و وزراء — که این دولت منتخب غیر مستقیم مردم است، چون این دولت را باید، بر طبق قانون اساسی، رئیس‌جمهوری و مجلس معین کنند. نخست‌وزیر را بر طبق قانون اساسی چه کسی پیشنهاد می‌کند؟ رئیس‌جمهوری. ولی آیا با پیشنهاد او مطلب تمام است؟ خیر! اولاً رئیس‌جمهوری با کسب رأی تمایل مجلس نخست‌وزیر را تعیین می‌کند و ثانیاً وقتی به او حکم نخست‌وزیری داد، نخست‌وزیر همکاران و وزیرانش را انتخاب می‌کند و به رئیس‌جمهوری معرفی می‌کند. آنوقت رئیس‌جمهوری باید نام آنها را مجدداً به مجلس ببرد. نمایندگان مردم باید به آنها رأی اعتماد بدهند. این است که دولت از دو طریق به امت مربوط می‌شود: یکی از طریق رئیس‌جمهوری، دیگری از طریق مجلس شورای ملی.

### راه‌های نظارت مردم

پس می‌بینیم که دولت باید به صورت غیر مستقیم برخاسته از امت باشد. اما آیا به همین ختم می‌شود؟ خیر، ملت و امت این کارگزاران را چند چشمی زیر نظر دارند. یک نوع نظارت محدود رئیس‌جمهوری دارد (رئیس‌جمهوری منتخب مردم)، که البته خیلی محدود است؛ یک نظارت مفصل شوراها، یعنی مجلس شورای ملی و شوراهای دیگر، دارند. شورای نگهبان اینجا کاری ندارد. این شورای نگهبان را هم خیلی بزرگ و سؤال‌آفرین کرده‌اند. شورای نگهبان یک کار بیشتر ندارد و آن این است که قوانینی که مجلس شورای ملی تصویب می‌کند با اصول اسلام و اصول قانون اساسی منطبق باشد. از طریق دیگری هم کار دولت از طرف ملت مورد نظارت قرار می‌گیرد: رهبری و خود مردم مشترکاً از طریق بازرسی کل کشور و از طریق دستگاه قضایی، بخصوص بازرسی کل کشور که یکی از سازمان‌های دستگاه قضایی است.

حالا دیگر آیا دولتی جرأت می‌کند برخلاف مصالح ملت قدمی بردارد؟ خیر. اما به یک شرط. آن شرط چیست؟ خواهش می‌کنم این جمله را به اعماق ضمیر اجتماعی و اسلامیتان بفرستید، چون باور کنید اگر مفاد این جمله در اعماق ضمیر اسلامی و اجتماعی ما زنده نماند، مانند هر انقلابی که در معرض خطر است، انقلاب ما نیز چنین خواهد بود. به شرط حضور آگاهانه یک یک افراد امت در اداره جامعه. “به من چه” و “به تو چه” در جامعه اسلامی وجود ندارد. بلکه به یک معنا درست است. “به تو چه” در هنگامی که در قلمرو دیگران دخالت بیجا می‌کنی، اما اگر نظارت می‌کنی “به تو چه” و “به من چه” معنی ندارد. برای نظارت “به من چه” و “به تو چه” وجود ندارد، اما برای دخالت، البته “به تو چه” و “به من چه” وجود دارد. دخالت نه، نظارت آری.

این قانون اساسی درست مثل دستگاه گردش خون است. اگر آن را سالم نگاه داشتید، یکایک سلولها را درست تغذیه می‌کند. به راستی شما وقتی سرتان درد می‌گیرد و یک قرص آسپرین میل می‌کنید هیچ فکر کرده‌اید که آسپرین که به معده می‌رود به سر چه کار دارد؟ دستگاه گردش خون در بدن انسان و جاندارانی که این دستگاه را دارند کار خاصی انجام می‌دهد و آن این است که نیازهای مجموعه بدن را می‌گیرد و با خود حمل می‌کند و به هر جا خونی را که به آن نیاز دارد می‌رساند. شما ملت آگاه، شما ملت



به پا خاسته، شما مردمی که بخصوص در این هجده ماهِ اخیر نشان دادید که در تشخیص بسیار قوی هستید و زمانتان را درک کرده‌اید و عالم به زمان شده‌اید، این خود آگاهی و این فداکاری و از خود گذشتگی و این حضور آگاهانه و متعهدانه را حفظ کنید؛ آنوقت نظام سیاسی قانون اساسی به صورت یک دستگاه گردش خون منظم و دقیق، چنان کار خواهد کرد که دیگر احدی هوس دیکتاتوری و حق کشی و تجاوز را به دل راه ندهد.

من تعجب می‌کنم که چطور عده‌ای این طرف و آن طرف می‌گویند از این قانون اساسی بوی دیکتاتوری می‌آید، آن هم دیکتاتوری آخوندها! صدای پای فاشیسم نعلین می‌آید! این یک توهین دوجانبه است: هم توهین به روحانیت و هم توهین به ملت. آیا به راستی باورتان می‌شود که این ملت در تشخیص این که با چه کسی باشد و به چه کسی اعتماد بکند هنوز هم قیّم می‌خواهد؟ برادران و خواهران! شما در این سالها به افراد و گروه‌هایی، چه معمّم چه غیر معمّم، بر چه پایه‌ای اعتماد کرده‌اید و چگونه اعتمادتان دوام یافت و چگونه اعتمادتان گاهی نشیب و فراز طی کرد؟ چشممان را باز کنیم و آنچه را در این جامعه رخ داد با دقت بنگریم. انصافاً مردم ما در مجموع در این زمینه‌ها آگاهانه و هوشیارانه عمل کردند. مگر با چنین مردمی ممکن است صدای پای فاشیسم — می‌خواهد فاشیسم نعلین باشد، می‌خواهد فاشیسم سرنیزه، می‌خواهد فاشیسم تاج، می‌خواهد فاشیسم عمامه، می‌خواهد فاشیسم هر چیز دیگر — بیاید؟ خوب است به این ملت معتقد بشویم. من واقع بینم و یک واقعیت خوش را می‌بینم و صمیمانه می‌گویم که حالت طمأنینه و آرامشی در درونم هست که حس می‌کنم این مردم به یاری خدا این بار را به منزل خواهند رساند، این احساسی است که دارم. مگر می‌شود مردمی که این همه تلاش کردند، این همه خون دادند و این همه زجر کشیدند، اجازه بدهند فاشیسم و دیکتاتوری، در هر شکلی که می‌خواهد باشد، به این جامعه باز گردد؟ به نظر من این هم یک نوع تحقیر و کم شمردن وجدان سیاسی و اجتماعی مترقی جامعه ما و هم توهین به روحانیت است، که البته بهتر است مطابق ذوق من به جای روحانی بگوییم عالم دینی متعهد مسئول.

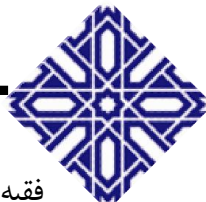
## انتخاب رهبری

رهبر یا اعضای شورای رهبری در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی هستند. علاوه بر این، در اصل یکصد و یازدهم آمده است که هرگاه رهبر یا یکی از اعضای شورای رهبری از انجام وظایف قانونی رهبری ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصل صد و نهم گردد از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم است که آن خبرگان منتخب مردم هستند. مقررات تشکیل خبرگان برای رسیدگی و عمل به این اصل در اولین اجلاس خبرگان تعیین می‌شود.

شما اگر دقت کرده باشید می‌بینید که در قوانین اساسی برای این که مصونیتی برای نماینده مجلس، رئیس‌جمهوری، نخست‌وزیر یا وزیر به وجود بیاورند تا او با قدرت بیشتر و با خیال راحت تر کار کند اصولی هست. مثلاً گفته می‌شود اگر بخواهند وزیر، رئیس‌جمهوری، نخست‌وزیر یا نماینده مجلسی را محاکمه کنند، تشریفاتی دارد و باید مجلس از او سلب مصونیت کند. برای حفظ این اصل یکصد و دوازدهم، که حتی رهبر و اعضای شورای رهبری در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی هستند، همه اینها از این قانون رفت. خیلی بجا بود اینجا — با اینکه این معنا فهمیده می‌شود — برای تصریح نوشته می‌شد “و در برابر محاکم”، در برابر قوانین و محاکم با سایر افراد کشور مساوی هستند. البته این معنا حالا هم فهمیده می‌شود، منتها برای صراحت بیشتر خوب بود “محاکم” آورده می‌شد.

وقتی که این مسئولیت‌ها در جامعه اسلامی ایران بر عهده امام گذاشته شد و امام، چه به صورت فرد چه به صورت شورا، باید از نزدیک این وظایف را انجام بدهد، خودبه خود از این پس باید مرجعیت عام مردم و رهبری و امامت امت در جایی باشد که بتواند این نقش را به صورت کامل انجام دهد. اگر در خارج ایران می‌تواند این نقش را به طور کامل انجام بدهد برای ما مرز معنی ندارد و اگر عملاً نمی‌تواند، که همین طور هم هست، باید مقرر امامت به جایی بیاید که جامعه اسلامی تحقق یافته است. بی‌تعارف حرف بزنم: اگر این جمهوری اسلامی تحقق پیدا کرد، اولین جامعه اسلامی مبتنی بر نظام کامل اسلام در عصر ما می‌شود. اولین جامعه اسلامی مبتنی بر نظام کامل اسلام در عصر ما می‌شود، و در این صورت اصولاً وظیفه هرکس که می‌تواند در این نظام مسئولیتی





به عهده بگیرد این است که از هر گوشه دنیا که هست به داخل این نظام بیاید.

فقیه عادل، نه فقط فقیه‌ترین در دین، که برای او، فقیه‌ترین آگاه، باتقوا، متعهد، مدیر، شجاع و توانا را شرط گذاشته‌ایم. حالا اگر فقیه، هم عالم به زمان است، هم شجاعت دارد و به یک وجب زمین نجسیده است، و هم با تقوا و عادل است و این مسئولیت‌ها را در جامعه ایران می‌یابد، دیگر یعنی چه که نخواهد بیاید؟ چه کار می‌شود کرد؟! این فرهنگ شاهنشاهی حالا حالاها ما را رها نمی‌کند. ما هم در ذهنمان این است که یک فرد خود مختار و یک‌دنده‌ای که فقط به تشخیص و میل خود عمل می‌کند احیاناً می‌تواند رهبر ما باشد. این نمی‌شود. فردی که می‌خواهد رهبر باشد باید بیاید جایی که وظایف رهبریش را انجام می‌دهد. اگر تخلف کرد با او چه کار می‌کنند؟ می‌گویند کسی دیگر به جای او بیاید.

در مورد نظارت باید بگویم شرط و مرز ندارد. هر فرد باید به آنچه در پیرامونش می‌گذرد با دقت بنگرد و اگر چیزی به نظرش می‌رسد بگوید، افشاگری کند، تذکر بدهد و برای اجرا به مقامات مسئول اطلاع بدهد. امروز در دانشگاه عرض کردم که می‌دانید دستگاه آگاهی و اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی کجاست؟ در سرتاسر ایران. همه باید نقش دستگاه اطلاعاتی را در ایران ایفا کنند. این آن نظارت است که مرز ندارد. اما دخالت یعنی چه؟ یعنی شما سر چهارراه می‌بینید مأمور راهنمایی کار خودش را درست انجام نمی‌دهد. اگر هر کسی از راه می‌رسد بگوید من می‌خواهم راهنمایی کنم هرج و مرج می‌شود. دخالت حساب دارد. پس باید چه کار کند؟ باید فوراً به مسئول مربوط اعتراض کند و اطلاع بدهد. باور کنید اگر در جامعه‌ای عادت شد که اگر کسی کارش را انجام نمی‌دهد، پنج نفر، ده نفر، پانزده نفر به او بگویند چرا کارت را خوب انجام نمی‌دهی، خیلی از مشکلات حل می‌شود. ما این مسأله را مکرر دیده‌ایم که در جاهای مختلف عمل شده و اثر داشته است. مثلاً قرار است در مسجد آشغال نباشد. نه فقط در مسجد، در خیابان هم همین طور و در هر جا که متعلق به عموم است، ولی خوب مسجد نمونه ممتاز است. حالا اگر کسی در مسجد آشغالی انداخت، چند نفر رفتند آن آشغال را برداشتند و اعتراض هم کرده‌اند، مسجدها تمیز می‌ماند و این را در نمونه‌هایی عمل کردند و مؤثر هم واقع شده است.

بخش دوم: بخشی از سخنرانی شهید دکتر بهشتی درباره نتایج قانونمند ترک امر به معروف و نهی از منکر در جامعه اسلامی

روایت هجده از شیخ طوسی رحمه الله علیه است (صفحه ۳۹۸ از جلد ۱۱ وسائل الشیعه) «قال، رُوِيَ عن النبی، صلی الله علیه و آله و سلم، انه قال لا تزال امتی بخیر ما امروا بالمعروف، و نهوا عن المنکر، و تعاونوا علی البرّ، فاذا لم يفعلوا ذلک نزعتم منهم البرکات، و سلّط بعضهم علی بعض، و لم یکن لهم ناصر فی الارض و لا فی السماء.» از پیامبر، صلوات الله و سلامه علیه، روایت شده است که فرمود: امت من (امت اسلام) همواره تا وقتی که امر به معروف و نهی از منکر کند و در راه برّ و نیکی یار و یاور یکدیگر باشد در خیر و نیکی و خوبی به سر خواهد برد. اما به محض آنکه این کارها را رها کردند برکتهای الهی از آنها برداشته می‌شود و گروهی از آنها بر گروه دیگر مسلط و چیره می‌شوند. آنگاه نه در زمین و نه در آسمان یار و یآوری برایشان نمی‌ماند.

از نهج البلاغه نیز مطلبی هست که در ضمن سفارش و وصیت مولی علی، علیه السلام، به دو فرزندش حسن و حسین، سلام الله علیهما، آمده است. پس از آنکه ضربت مرگبار ابن ملجم بر فرق مبارک وارد آمد، ایشان خطاب به دو فرزندش، و بلکه خطاب به همگان می‌گوید: لا تترکوا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فِیْوَلّٰی علیکم شِراً و کُفراً ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا یُسْتَجَابُ لَکُمْ. (نهج البلاغه، نامه ۴۷) امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید! اگر امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردید، حکومت در میان شما به دست مردم پلید بد خواهد افتاد. آنها زمام قدرت و حکومت را در جامعه شما به دست خواهند گرفت؛ آن وقت شما دائماً دعا می‌کنید که ای خدا، ما را از شر دنیا و آخرت خلاص کن. اما این از آن دعاهایی است که اجابت ندارد؛ برای اینکه آن مردمی از شر دنیا و آخرت خلاص می‌شوند که بجنبند. مردمی که بجنبند، مردمی که بار مسئولیت را تحمل نکنند، مردمی که وظیفه بزرگ پاسداری از حق و قانون را رها کنند، باید در انتظار قدرتهای خودکامه بی‌مبالات نسبت به هر نوع قانون خدایی و خلقی باشند. لا تترکوا الامر بالمعروف و النهی عن



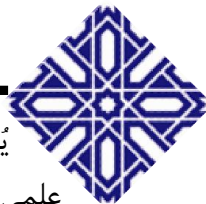
المنکر فیوَلّی علیکم شرارکم ثمّ تَدْعُونَ فَلَا یُسْتَجَابُ لکم.

گاهی اوقات تعبیرهای قرآن و تعبیرهای حدیث از نظر سبک بیان مطلب قابل ملاحظه و توجه است. به این معنا که گاهی طرز تنظیم عبارت در بیان یک مطلب بیشتر در صدد بیان یکی از سنتهای خدا و قانونمندیهای ثابت اجتماع است. در آیات قرآن و در احادیث این موضوع زیاد به چشم می خورد. این عبارت نهج البلاغه با همان شیوه بیان یک قانون اجتماعی و قانونمندی از این مطلب یاد می کند. امر به معروف و نهی از منکر را رها نکنید، چون در این حالت نتیجه اجتناب ناپذیر این خواهد بود که شرار شما والی و زمامدار و فرمانروا و دارای قدرت در میان شما می شوند. این یک قانونمندی است. برخورداری از حکومت حق و عدل مشروط است به رعایت کامل امر به معروف و نهی از منکر. هر نوع قدرتی را که شما در جامعه فرض کنید در معرض خطر انحراف از حق است. این شما و جامعه هستید که باید با توجه به اهمیت و نقش بسیار مؤثر صاحبان قدرت و کسانی که بر منصبهای گوناگون اجتماعی تکیه زده اند در سعادت خود بکوشید. فرد فرد شما باید بدانید راه رسیدن به سعادت و راه رسیدن به حکومت حق و عدل این است که شما از طریق امر به معروف و نهی از منکر به چنین هدفی برسید.

قانونمندی بعدی مربوط به وقتی است که مردم چیزی را می خواهند اما برای رسیدن به آن تکان حسابی نمی خورند؛ بعد داد و بیداد راه می اندازند و برای محرومیت از حق و عدل روضه خوانی می کنند. این هم یک جور روضه خوانی است: روضه خوانی و مرثیه خوانی برای اینکه از زندگی زیر سایه فرمانروایی حق و عدل محروم اند. این روضه را در مقالاتشان، در اشعارشان، در کتابهایشان، در جلساتهمان، در سخنرانیهایشان، در گفتگوهای دو نفری و سه نفری می خوانند؛ در حالی که چه بسا همانها که این روضه را می خوانند عملاً خودشان در انحراف زندگی اجتماعی از مسیر حق و عدل سهیم اند. اینها باید بدانند از یک چنین روضه خوانی و روضه خواندن و بعد به دنبال آن دست را تا عالیترین درجه به سوی آسمان بلند کردن، مطابق نظام عقیده و عمل اسلامی، کاری ساخته نیست.

تدعون؛ قانونمندی بعدی است. می افتید به دعا کردن؛ خواه این دعا به سوی خدا باشد، خواه خواستش و التماس از قدرت‌های دیگر؛ نتیجه یکی است: لا یتستجاب لکم. چقدر این مطلب شبیه و نزدیک است به یکی از قانونمندیهای اجتماعی جامعه شناسی علمی پیشرفته امروز که می گوید اصلاحات و انقلابها قابل صادر کردن و وارد کردن از خارج نیست. هیچ گاه هیچ کس نمی تواند دگرگونیهای آرام و اصلاحاتی و رفرفی، یا دگرگونیهای تند و ریشه دار و سریع و انقلابی را از جای دیگر به جامعه ای صادر کند یا از جامعه ای آن را وارد کند. این خود آن جامعه است که باید دگرگون شود تا نظامش دگرگون شود: انّ الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم (الأنفال آیه ۵۳).

حدیث دیگر حدیثی است که آن هم در وسایل، در جلد یازده صفحه ۳۹۴، از امام هشتم علی بن موسی الرضا، سلام الله علیهما. در این حدیث هم همین مضمون از امام رضا آمده است: لتأمرنّ بالمعروف و لتنهینّ عن المنکر، او لیستعملنّ علیکم شرارکم فیدعوا خیارکم فلا یتستجاب لکم. امر به معروف خواهید کرد و نهی از منکر، و گرنه عمال (کارگزاران) اجتماع شما به شرار و بدان اجتماع تبدیل می شوند و آن وقت اگر در گوشه های اجتماع هم آدم خوبی پیدا بشود و همیشه دعا کند، یا همواره به خیر و نیکی دعوت کند، گوش کسی به دعوت آنها بدهکار نیست. چون آن قدر که عمال و کارگزاران جامعه به فکر و عمل جامعه جهت می دهند، خطبا و داعیان جامعه نمی توانند آن اندازه به فکر و عمل جامعه جهت بدهند. در این احادیث دقت کنید. احادیث مختلفی نقل کردم. از پیغمبر نقل شد، از علی علیه السلام نقل شد، از علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شد یعنی در تمام ادوار یک مطلب و یک تعلیم است؛ هم در دوران پیغمبر، هم در دوران علی علیه السلام، هم در دوران امام رضا علیه السلام مسأله یکی است. یک قانون ثابت وجود دارد، و عجب قانون ثابتی است! در مطالعاتی که در این زمینه داشتیم حتی یک جا هم نتوانستیم پیدا کنیم که بگوییم در آنجا بر این قانونمندی استثنا می خورد. لتأمرنّ بالمعروف و لتنهینّ عن المنکر او لیستعملنّ علیکم شرارکم فیدعوا خیارکم فلا



یُستجاب لهم. احساس می‌کنم که توضیح بیشتری در این زمینه مفید است؛ چون این مسأله از مسائل ظریف علمی اجتماعی است.

کمی دقت بفرمایید! دور و بر زندگی خود را نگاه کنید؛ ببینید چطور می‌شود که اگر در جامعه‌ای امر به معروف و نهی از منکر و پاسداری عمومی از حق و عدل کساد و راکد شد و عملی نشد، نتیجه اجتناب‌ناپذیرش این است که همه مسئولان و کارگزاران جامعه، آرام آرام به افراد بد آن جامعه تبدیل می‌شوند. چرا و چطور؟ وقتی حکومت، حکومت حق و عدل است، وقتی کارهای اجتماعی و سیاست داخلی و خارجی یک جامعه بر محور حق و عدل می‌چرخد، وقتی خصلت و سرشت حکومت یک جامعه خصلت و سرشت الهی، خصلت و سرشت عدل و انصاف و حمایت از حقوق عامه و حق خدا و خلق خداست، در چنین حالتی عناصر خوب و پایبند، عناصری که خدا را می‌شناسند، عناصری که خداترسانند، رغبت می‌کنند تا کاری را در این حکومت بپذیرند. طبیعی است که در چنین نظامی وقتی برای هر کاری آگهی کنند اول آدمهای با پدر و مادر، آدمهایی با پرنسپ اصولی، آدمهای خداترس باایمان، آدمهایی که دلشان در عشق خدمت به خدا و خلق می‌تپد پیشقدم می‌شوند.

نوریان مر نوریان را جاذب‌اند. اما می‌پرسم، اگر حکومت حکومتی باشد که سرشتش، سرشت عدل، حق، خدانگری، خداخواهی، خدمت به خالق و خلق نباشد، در چنین نظامی وقتی آگهی استخدام پخش می‌شود اول چه کسانی به آن سمت می‌روند؟ چه کسانی با رغبت بیشتر و با آزادی عمل بیشتر سراغ نام‌نویسی برای قبول یک پست و سمت و منصب می‌روند؟ آنها که با ایمان‌ترند؟ آنها که اصولی‌ترند؟ آنها که مقیدترند؟ آنها که وظیفه‌شناس‌ترند؟ نه! در چنین نظامی از همان اول عناصر پاک و سالم اصلاً رغبت نمی‌کنند سراغ کار دولتی بروند. حالا اگر آنها را تشویق کردیم، گفتیم ای آقا بالاخره کار مربوط به این جامعه است، بالاخره گوشت خودت، پسرت، پدرت، دخترت، مادرت، زیر دندان این پست، این سمت، این مسئول، این رئیس، این کارمند است؛ باید بروی و اقلاً در حد خودت در آنجا خدمت کنی؛ لااقل به چهار نفر مراجعه کننده توجه کنی و حق او را رعایت کنی. اگر او را با این تشویقها آماده کردیم و به سمت کار هل دادیم و او هم رفت و مشغول کار شد، و تحت تأثیر این تشویق قرار گرفت و خواست خدمتی کند؛ اما مگر می‌تواند؟! می‌بیند از همان اول که می‌رود تا پستی را بگیرد می‌گویند این پست سرقفلی دارد؛ چند می‌دهی؟! خوب، بالاخره پول را یک کاری می‌کنیم. بالاخره مسأله دادن پول را از یک رهبری، راهنمایی، حاکمی می‌پرسد و تحت شرایط خاصی هم ممکن است یک نفر رهبر و حاکم به او بگوید برو پول بده و کار را بگیر. بالاخره به خاطر رسیدن به هدف خدمت به مردم یک لقمه چرب و نرمی هم جلو یک حیوان درنده‌ای که بالای سرت ایستاده بیندازد. اما فردا می‌بیند که مسأله به اینجا ختم نمی‌شود. توقعات دیگر هم هست. می‌بیند این مقام بالا از او می‌خواهد حق و ناحق کند؛ از او پورسانت می‌خواهد؛ درصد می‌خواهد؛ از او می‌خواهد به ناحق رأی بدهد؛ از او می‌خواهد ضعیف‌کشی و قوی‌پایی کند. آن جناب هم دیگر در می‌آید. بعد می‌آید فریادش را بر سر آن آقای می‌زند که تشویقش کرد و گفت برو. آقا، چرا گفתי من بروم؟ به من گفתי جهنم برو! من جهنم همین جا پیش چشم حاضر شده! چه باید به او گفت؟ گاهی اوقات کار از این هم بالاتر می‌رود. مقام مافوق از او یک نوع پذیراییهایی هم می‌خواهد که برای او غیر قابل تحمل و فسادبار است. هان فلانی! دیشب در فلان شب نشینی نبود؛ در فلان پارتی شرکت نداشتی؛ به اتاقت که آمدیم چرا ویسکی نبود؟ چرا تو این قدر امّلی؟ چرا ادب کارمندی نداری؟ چرا پذیرایی سرت نمی‌شود؟ کفر آقا در می‌آید! اگر سایه شوم ناموس شر بر زمامداری جامعه افتاد یک قانونمندی است. هر قدر هم تلاش بکند این کارها آرام آرام به دست شرار می‌افتد: آدمهای بد، بی‌بند و بار، بی‌قید و بند، بی‌تقوا، غیر اصولی. کارها به صورت اتوماتیک به دست این قبیل افراد می‌افتد و آدمهایی که دارای نوعی فضیلت و کمال‌اند خود به خود از گردونه خارج می‌شوند و با تشویق و تبلیغ و ترغیب هم نمی‌شود آنها را به آن سمت برد.



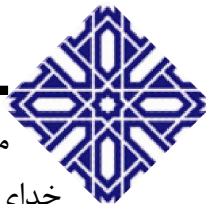


رفقای که اهل تحلیل بیشتر باشند می توانند مطلب را از این سرنخ شروع کنند. روایت از امام باقر علیه السلام است. خیلی جالب است. - آرام آرام که جلو می رویم می بینیم که از بیشتر ائمه در این زمینه روایات هست و دیگر کسی خیال نمی کند که این مطلب مخصوص شرایط زمان یکی از پیشوایان است.

از ابی عصمت که قاضی مرو بوده، این روایت از امام باقر، علیه السلام نقل شده است. می فرماید: قال یكون فی آخر الزمان قومٌ یُتَّبَع فیهم قوم مرأون الی أن قال ولو أضرت الصلوة بسایر ما یعملون باموالهم و ابدانهم لرفضوها کما رفضوا أسمى الفرائض و أشرفها. انّ الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فریضة عظیمة بها تقام الفرائض. هنالك یتم غضب الله عز و جل علیهم، فیعتمهم بعقابه، فیهلك الابرار فی دار الاشرار، و الصغار فی دار الکبار. انّ الامر بالمعروف والنهی عن المنکر سبیل الانبیاء و منهاج الصلحاء، فریضة عظیمة، بها تقام الفرائض و تأمن المذاهب و تحلّ المكاسب و تُردّ المظالم و تعمّر الارض، و ینتصف من الاعداء و یستقیم الامر. این روایت از طریق جابر از امام باقر، علیه السلام، روایت شده است. در آن دوره های آخر، در آن دوره های انحطاط، مردمی پیدا می شوند مرید و دنباله رو یک دسته دیگر؛ یک دسته مرید و یک دسته مراد. یک دسته دنباله رو یک مشت آقا و پیشوا. این مرادها و آقاها، این پیشواها، کسانی هستند که در میدان قرائت و عبادت خیلی خوب می درخشند. مردم آنها را افراد خوبی می دانند. مراسم مذهبی خیلی اهمیت پیدا می کند. قرآن خوانها و برگزارکنندگان مراسم هم خوب می درخشند. اما این عناصر درخشنده که کارگزاران برگزاری هر چه جالبتر مراسم ظاهری دین و خوانندگان درون تهی جالب قرآن کریم اند، مردمی هستند خام و بی مخ. چرا؟ چون اینها امر به معروف و نهی از منکر را لازم و واجب نمی دانند، مگر آنجا که در هر ضرری بر رویشان بسته باشد. اگر گردی به دامنشان نشیند و اگر از گل بالاتر به ایشان نگویند، آن وقت امر به معروف و نهی از منکر را لازم می دانند. وقتی می گویند آقا، چرا امر به معروف و نهی از منکر نمی کنید، برای خودشان عذرها، بهانه ها و مجوزهایی می تراشند. اینها مردمی هستند که اگر روزی نماز هم به منافع مالی یا شخصی و آسایش بدنیشان ضرری برساند و مزاحم منافعشان شود، آن را هم رها می کنند؛ همان طور که شریفترین، پرارترین و برترین واجبات، یعنی امر به معروف و نهی از منکر را رها کردند. معلوم می شود که برترین تکالیف و واجبات امر به معروف و نهی از منکر است. آگاه باشید! امر به معروف و نهی از منکر واجبی بزرگ است که واجبات دیگر در پرتو آن انجام می شود و نگهبانی می شود. نتیجه اینکه وقتی این کار را کردند، وقتی این وضع پیش آمد، آن وقت در چنین شرایطی خشم خدای عزّ و جلّ بر چنین مردمی تمام و کمال به حد اعلا می رسد و همه را در برمی گیرد؛ در نتیجه، نیکان در سرای بدان نابود می شوند و حتی اگر چند آدم خوب هم هستند مشمول این عقاب می گردند و کودکان بی گناه، در سرزمین بزرگان بی تعهد و بی تفاوت نابود می شوند.

امر به معروف و نهی از منکر راه و روش انبیاست. روش نیکان و شایستگان و صلحاست. واجبی بس بزرگ است که واجبات دیگر به برکت آن انجام شدنی است. امنیت راهها، (ببیند امر به معروف و نهی از منکر تا کجا می رود!) امنیت راهها، رو به راه بودن و حلال بودن کسب و کارها، بی غل و غش بودن کسب و کارها در پرتو آن به دست می آید؛ ستمها و تجاوزها در پرتو آن برطرف می شود؛ حقوق از دست رفته در پرتو آن به صاحبانش باز می گردد؛ آبادی و عمران زمین در پرتو آن به دست می آید؛ انتقام از دشمنان در پرتو آن گرفته می شود؛ کار اجتماع، امر اجتماع و زمامداری اجتماع در پرتو آن سراسر است می شود. می بینید شعاع عمل و اثر امر به معروف و نهی از منکر تا کجا می رود! مسائل معنوی، حیات روحی جامعه، مسائل اخلاقی، فضیلت، عدالت اجتماعی و عدالت اقتصادی، امنیت و سلامت و روال زندگی در گرو چیست؟ در گرو جنبیدن و احساس تعهد کردن و امر به معروف و نهی از منکر را کوچک و ساده نشمردن.

روایتی دیگری هست که هم در نهج البلاغه آمده و هم در کتاب وسائل. و انّ الامر بالمعروف و النهی عن المنکر لخلق



من خُلِقَ اللَّهُ سبحانه و انهما لا يُقَرَّبَانِ مِنْ اجل و لا يَنْقُصَانِ مِنْ رزقٍ. امر به معروف و نهی از مکر از کتاب خدای عز و جل است. ان الله يأمر بالعدل و الاحسان و ينهى عن الفحشاء و المنکر و البغی. (النحل، آیه ۹۰)

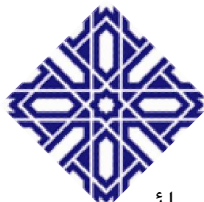
بدانید امر به معروف و نهی از منکر نه اجل و مرگ را نزدیک می کند نه رزق و روزی را می کاهد! ای انسان، این قدر در دایره زندگی ات تنگ نظر مباش! وظیفه گزار باش! خدا از بنده بیچاره زبون خوار که به خواری تن در می دهد خوشش نمی آید؛ بنده ای که از مرگ یا تنگی زندگی و معیشت می ترسد.

روایتی است از پیغمبر اکرم، صلوات الله و سلامه علیه، در جلد یازدهم وسائل صفحه ۳۹۷ آمده است: قال النبی، صلی الله علیه و اله و سلم، ان الله عز و جل، لیبغض المؤمن الضعیف الذی لا دین له. فقیل: و ما المؤمن الضعیف الذی لا دین له؟ قال: الذی لا ینهی عن المنکر. خدا از بنده مؤمنی که ضعیف و زبون و خوار است و دین ندارد بدش می آید. مؤمنی که دین ندارد! شنونده ها تعجب کردند؛ عرض کردند یا رسول الله، کیست آن مؤمنی که دین ندارد؟ فرمود آن انسانی که در صف مؤمنان است اما مؤمنی است بی تفاوت و بی رگ؛ نهی از منکر نمی کند؛ هر چیز بد و زشتی در برابر دیدگانش بود بی تفاوت از کنار آن رد می شود.

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام ببینید امام صادق در عصر خودش امر به معروف و نهی از منکر را مسئول چه وظیفه بزرگ و عهده دار کدام نقش حساس معرفی می کند. روایت از امام صادق است - لابد اگر نمی گفتم از امام صادق است شما فکر می کردید از امام علی در زمانی است که شمشیر به دست دارد. علی و فرزندان علی و پیغمبر پیشوای همه، و قرآن، کتابی که همه آنها برای تبلیغ و ابلاغ و تبیین آن آمدند، همه در این زمینه هم صدا هستند. روایت امام صادق، علیه السلام در صفحه ۳۹۵ از جلد یازدهم وسائل، روایت شماره ۹ مذکور است. روایت این است: ما قُدِّست امةٌ لم یُؤْخَذْ لضعیفها من قویها غیر متعتع. جامعه و امتی که در آن حق ضعیف از قوی چنان با قدرت گرفته نشود که قوی با تواضع و خضوع حق ضعیف را به او بپردازد، جامعه ای که چنین شیوه ای در آن جاری و ساری نباشد، جامعه مقدس و منزّه و پیراسته ای نیست، بلکه جامعه ای است آلوده. آنها که فکر می کنند فقط یکی دو نفر از ائمه ما ائمه شیعه - هستند که راستی راستی امامتشان چشمگیر است، (امام علی و امام حسین) و بقیه انگار همه صلح کلی شده بودند، خوب است که این روایات را ببینند. اگر امام صادق در زمان خود رهبر شمشیر به دست یک نهضت سازنده چنین نظامی نبود، نه برای آن بود که به چنین نظامی توجه نداشت و نه اینکه می ترسید جانش را بر سر این کار بگذارد؛ برای آن بود که می دانست نهضتها گاهی راهی بس دور و دراز دارند تا به ثمر رسند.

بخش سوم: سخنرانی شهید بهشتی قبل از برگزاری همه پرسی قانون اساسی

ملت ما دو هفته دیگر می خواهد در یک مراجعه به آراء عمومی، در یک همه پرسی، و به اصطلاح اروپایی اش رفراندوم، نظرش را درباره جمهوری اسلامی اعلام کند. خوشوقتم که فرصتی دارم تا در این باره با برادران و خواهران عزیز سخنی بگویم. از آغاز مرحله اخیر انقلاب ملت ایران، یعنی از حدود شانزده سال پیش، رهبری انقلاب با تیزی و ژرفنگری بر این نکته تکیه داشت که عامل اصلی همه خرابی ها، همه فسادها، همه عقب ماندگی ها و تیره روزی ها در کشور ما عبارت است از رژیم، نوع حکومت، و به خصوص مسئله بی پایه و تحمیلی سلطنت؛ و مکرر اعلام می شد که مسائلی از قبیل انتخابات آزاد برای مجلسین (مجلس شورا، مجلس سنا)، انتخاب آزاد انجمن های شهرستان، بخش، روستا، و امثال اینها در چهارچوب یک رژیم فاسد، فقط ایجاد جهت های انحرافی برای جنبش و قیام ملت ماست. به همین جهت هم بود که در یکی - دو سال اخیر مرد و زن مسلمان و انقلابی ما در شعارهای تکان دهنده راهپیمایی های پرشکوهشان، بیش از هر چیز با شور و عشق فراوان بر این شعار تکیه کردند و فریاد زدند: استقلال، آزادی، حکومت اسلامی.



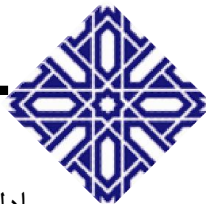
از وقتی که حکومت اسلامی به عنوان بخشی اصلی از شعار انقلابیون ایرانیان مطرح شد، مکرر سؤال می‌شد که شکل حکومت اسلامی چیست؟ و برای پاسخ به این سؤال عمومی بود که رهبری اعلام کرد در نخستین مرحله پیروزی انقلاب، شکل حکومت شما جمهوری اسلامی خواهد بود. آمدن اصطلاح و واژه جمهوری به جای حکومت اسلامی معنی عام‌تری داشت. جمهوری اسلامی معنی خاص‌تری داشت؛ جمهوری نوعی خاص از حکومت است. آمدن جمهوری به جای حکومت ایجاب می‌کرد که پیرامون سیستم جمهوری و رابطه‌اش با حکومت اسلامی بتوانیم توضیحاتی در اختیار مردم بگذاریم.

قبلاً قدری بیشتر درباره اصل جمهوری توضیح بدهم. نوع حکومت در جامعه‌های بزرگ بشری، یا حکومت فردی است که یک فرد به اتکاء زور و قدرت، در زیر برق سرنیزه، با استفاده از لوله تفنگ، از تانک و زره‌پوش، زمام‌داری‌اش را بر مردم تحمیل می‌کند و یک‌تنه مبدأ و منشأ قدرت، تصمیم‌گیری، قانون، و اجرای قانون می‌شود که در اصطلاح اروپایی به این می‌گوییم «مُنارشی» [۱] و در ترجمه آن در زبان فارسی می‌توانیم بگوییم پادشاهی که وقتی خیلی گنده‌ترش کردند، شد شاهنشاهی، و در اصطلاح عربی، به آن سلطنت می‌گوییم. البته سلطنت می‌تواند سلطنت مطلق باشد و می‌تواند سلطنت مشروطه باشد؛ ولی به هر حال در نظام سلطنتی، در رژیم سلطنتی، یک مطلب هست و آن این است که یک فرد زمام‌دار یک جامعه شده و این سِمَت زمام‌داری را به اتکاء قدرت، زور، یا وراثت یک صاحب‌قدرت و زورمند دیگر به دست آورده است.

نوع دیگری از حکومت عبارت است از حکومت یک گروه از زبده‌ها، افراد برجسته، قشر برجسته و ممتاز بر یک جامعه که زمام‌داری را به سبب داشتن امتیازات خاص به دست آورده‌اند. از میان انواع مختلف این نوع حکومت، دو نوعش خیلی معروف است: یکی حکومت گروه برگزیدگان و اشراف و کسانی که از نظر روحی، از نظر فکری، از نظر بلنداندیشی و ملکات مختلف انسانی ویژگی‌ها و امتیازاتی دارند که از آن در اصطلاح اروپایی به آریستوکراسی [۲] یاد می‌شود و در ترجمه‌اش در زبان ما، حکومت برگزیدگان آمده است.

قسمی دیگر آن است که گروهی به سبب داشتن ثروت و دست‌یابی به سرمایه و زر توانسته‌اند به قدرت برسند و زمام‌دار بشوند. طبقه و قشر ثروتمندان به اتکاء داشتن قدرت اقتصادی که از آن به الیگارش [۳] تعبیر می‌شود و ما معادل معروف فارسی هنوز برایش نداریم و باز می‌توانیم بگوییم حکومت ثروتمندان. در اینجا باز یک گروه حکومت می‌کند بر مردم و حکومتش را با امتیازی توجیه می‌کند که از نظر فکری، از نظر نوع تربیت، از نظر اخلاق و ملکات، یا از نظر قدرت اقتصادی به دست آورده است؛ حکومت اقلیتی ممتاز بر اکثریت. این هم نوع دوم.

نوع سوم حکومتی است که نه در پرتو سرنیزه و برق سرنیزه و لوله تفنگ و تانک و زره‌پوش و قدرت و زور است و نه به دلیل داشتن امتیازات خاص یا ثروت؛ بلکه زمام‌دار، سِمَت و منصب و قدرتش را از حمایت عامه مردم می‌گیرد. از توده مردم، از خلق، از ناس، از عامه، از آنها می‌گیرد قدرت خودش را و سِمَت خودش را. آنها هستند که او را به این سِمَت بر می‌گزینند یا می‌پذیرند. از این نوع حکومت در یونان باستان به رِپوبلیکا [۴] یاد می‌شد. حکومت برگرفته از عامه که از آن با نام دموکراسی [۵]، حکومت دِمو، حکومت توده، حکومت ملت، و حکومت عامه یاد می‌شد. به طوری که رِپوبلیکا عملاً باید با دموکراسی همراه و هم‌گام باشد.



در زمانی که کتاب‌ها و معارف یونانی به زبان عربی ترجمه می‌شد، مترجمین عرب واژهٔ جمهوریت را برای معادل عربی رِپوبلیکا انتخاب کردند. منشأ این انتخاب این است که جمهور در زبان عربی چند معنی داشت که این‌ها را از دو منبع و سند لغت نقل می‌کنم. در کتاب قاموس می‌گوید: **الْجُمْهُورُ** (بِالضَّم): الرَّمْلَةُ الْمُشْرِفَةُ عَلَى مَا حَوْلَهَا. وَ مِنَ النَّاسِ: جُلُوهُمْ. وَ مُعْظَمُ كُلِّ شَيْءٍ. [۶] جمهور عبارت است از توده‌ای از شن که بلندتر از اطرافش و مُشرف بر آن است. همچنین وقتی می‌گوییم جمهورِ ناس، یعنی قسمت عمدهٔ مردم، و به طور کلی جمهور یعنی قسمت عمدهٔ هر چیز. این بیانی است که فیروزآبادی در کتاب قاموس در معنی جمهور آورده است، در زبان عربی.

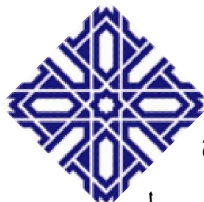
در **الْمُنْجِد** که لغت‌نامهٔ عربی جدید است، آمده **الْجُمْهُورُ**: الرَّمْلُ الْكَثِيرُ الْمُتْرَاكِمُ، مُعْظَمُ الْقَوْمِ وَ أَشْرَافُهُمْ، جَمَاعَةُ الْقَوْمِ مُعْظَمُ كُلِّ شَيْءٍ. [۷] جمهور توده‌ای از شن است که روی هم انباشته باشد یا این که قسمت عمدهٔ مردم و اشراف مردم، جماعت مردم، قسمت عمدهٔ هر چیز. و بعد در معنی جمهوریتی می‌گوید: **الْجُمْهُورِيَّةُ** الَّامَّةُ أَوِ الدَّوْلَةُ يُعَيَّنُ زَعِيمُهَا لَوْقَتٍ مُّحَدَّدٌ لَا بِالتَّوَارُثِ بَلْ بِانْتِخَابِ الْجُمْهُورِ الَّامَّةِ. [۸] جمهوریت عبارت است از جامعه یا دولتی که رئیس یا زمام‌دار آن برای مدت زمانی معین انتخاب می‌شود به انتخاب جمهور امت نه از روی توارث. ملاحظه می‌کنید که انتخاب واژهٔ جمهوریت به عنوان معادل برای واژهٔ رِپوبلیکا با رعایت تناسب کامل بوده است.

حکومت جمهوری یعنی حکومتی که زمام‌دارش از طریق اکثریت مردم و قسمت عمدهٔ مردم بر سر کار می‌آید. در منابع فارسی، از همین منابعی که تقریباً در دسترس همهٔ تحصیل کرده‌هاست، باز از دو منبع مطلبی نقل می‌کنم. در فرهنگ سیاسی داریوش آشوری، چاپ هفتم، صفحهٔ ۷۱ آمده است: «جمهوری: نوعی حکومت که در آن جانشینی رئیس کشور موروثی نیست و مدت ریاست غالباً محدود است و انتخاب با رأی مستقیم یا غیر مستقیم مردم انجام می‌شود. جمهوری از نظر مفهوم کلمه غالباً متضمن درجاتی از دموکراسی نیز هست؛ اما در عین حال، بر بسیاری از دیکتاتورهای غیرسلطنتی نیز اطلاق می‌شود و در این وجه صرفاً به معنای غیرسلطنتی است.» [۹] در فرهنگ معین آمده است: «جمهوری: طرز حکومتی که رئیس آن (رئیس جمهور) از جانب مردم کشور برای مدتی محدود انتخاب می‌شود.» [۱۰]

بنابراین، رابطهٔ بین جمهوری و آن مفهومی را که ما در این توضیح می‌خواهیم برای جمهوری اسلامی بیان کنیم، به خوبی دریافتید و روشن شد که این رابطه‌ای است اصیل و ریشهٔ لغوی آن چیست. خوب در میان انواع حکومت که گفتیم، گاهی از یک نوع حکومت دیگر هم یاد می‌شود: حکومت «تئوکراسی» [۱۱] حکومت الهی که بحث دربارهٔ آن را باید به وقت دیگری واگذار کنم؛ چون در این بحث می‌خواهم فشرده و کوتاه توضیحی دربارهٔ جمهوری اسلامی داده باشم.

ببینیم آیا از میان این چند نوعی که برشمردیم، یعنی حکومت سلطنتی یا «منارشی» (و پادشاهی، و حکومت یک گروه مشخص به دلیل داشتن ویژگی‌ها، خواه آریستوکراسی و خواه آلیگارشی، و حکومت جمهوری یا رِپوبلیک، کدام یک از این‌ها با مبانی اسلام در زمینهٔ حکومت سازگارتر است؟ از میان این چند نوعی که یاد کردیم، نوع جمهوری و حکومت جمهوری با مبانی اسلام در زمینهٔ زمام‌داری سازگارتر است.

حکومت در یک جامعهٔ اسلامی، وقتی در زمان پیغمبر اکرم (ص) مطرح می‌شود، یک وقت است در عصر ائمهٔ شیعه



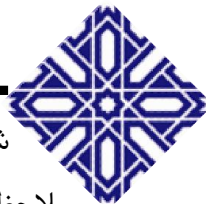
(س) و زمان حضور آن‌ها مطرح می‌شود، و یک وقت است در این عصر، یعنی در زمانی که ما هستیم، مطرح می‌شود. بحثی که می‌خواهم بکنم نه مربوط است به اداره جامعه و امت اسلامی در عصر پیغمبر اکرم، نه مربوط است به اداره جامعه در زمان ظهور ائمه؛ بلکه مربوط است به امروز ما. چون آن بحث برای ما بحثی علمی است، آنچه مهم است این است که امروز ما چه نوع حکومتی داشته باشیم؟

بر طبق مبانی اسلامی، در عصر ما حکومت، زمام‌دار، حاکم صرفاً باید سِمَت و قدرت خویش را از آراء مردم بگیرد. کسی حق دارد زمام‌دار مردم باشد که برگزیده مردم یا لاقط پذیرفته مردم و مورد حمایت مردم باشد. هیچ کس حق ندارد بر طبق مبانی اسلام که ولایت، قدرت، زمام‌داری خودش را بر مردم تحمیل کند؛ بر خلاف رضایت آنها و بر خلاف پذیرش و حمایت آنها و بر خلاف انتخاب آنها. چرا؟ برای این که اگر کسی آمد بر خلاف رأی مردم، بر خلاف انتخاب و پذیرش و خواست مردم، به آن‌ها گفت من آقابالاسر شما هستم، من حاکم بر شما هستم، می‌خواهید بخواهید، می‌خواهید نخواهید، این آدم یک آدمی است که با زور و با تحمیل و از روی انگیزه تفوق طلبی آمده است سِمَتی را برای خودش ادعا کرده و تفوق طلبی و امتیاز طلبی و برتری طلبی در منطق قرآن و بر طبق اندیشه اسلامی و ایدئولوژی اسلامی مردود، مطرود، و مایه فساد و مایه تیره‌بختی در دنیا و آخرت است.

می‌بینیم که قرآن در آیات مختلف از مستکبرین، از آنها که خودشان را بزرگ می‌شمردند، بزرگی‌شان را بر دیگران تحمیل می‌کنند، به زشتی یاد می‌کند و استکبار و بزرگی جویی و بزرگی طلبی و بزرگی فروشی را عامل انحراف می‌داند. به آیه‌های ۷۵ و ۷۶ سوره اعراف توجه کنید: قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِمَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ اَتَعْلَمُونَ اَنْ صَالِحًا مَّرْسَلٌ مِنْ رَبِّهٖ قَالُوْا اِنَّا بِمَا اُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُوْنَ. قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا اِنَّا بِالَّذِي ءَامَنْتُمْ بِهِ كَافِرُوْنَ. یاد می‌شود از وضع گروه‌های مختلف مردم در برابر صالح پیامبر. آن گروه‌های ملأ، آن چشم پُر کن‌ها، آنهایی که در حال استکبار هستند و خود را یک سر و گردن بلندتر از دیگران می‌دانند و بزرگ می‌شمردند. بزرگان قوم صالح به مستضعفین، به آنهایی که معمولاً می‌گویند شما باید توسری‌خور باشید و آنها را ضعیف و ناتوان می‌شمردند یا در ضعف و ناتوانی نگه می‌دارند؛ به مؤمنان آنها، به این مستضعفینی که ایمان آورده بودند به صالح، گفتند: به راستی شما علم دارید، یقین دارید که صالح پیامبری است از جانب خدا؟ این مستضعفین، این توده گفتند: بلی، ما به رسالتی که پیامبرمان صالح دارد، ایمان داریم؛ اما این مستکبران گفتند: نه، ما به آن چیزی که شما بدان ایمان آورده‌اید، کافر هستیم، ما قبول نداریم این مطلب را. استکبار سبب شد که اینها بخواهند به جای آن که تسلیم انقلاب الهی و دعوت الهی صالح بشوند، در برابر این دعوت بایستند، بگویند قدرت از آن ماست، ما هستیم بزرگان قوم. شما چه می‌گویید ای ضعفا، ای ناتوانان، ای بی‌مایگان؟

می‌بینید مشابه این را در داستان شعیب که می‌گوید: قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا مَعَكَ مِنْ قَرْيٰتِنَا اَوْ لَنَعُوْذَنَّ فِيْ مِلَّتِنَا قَالَ اَوَلَوْ كُنَّا كَارْهِیْنَ. [۱۸۲] این بزرگان قوم که بزرگی را به خودشان بسته بودند و بزرگی فروشی می‌کردند و خود را دارای مقام والا تلقی می‌کردند، گفتند: ای شعیب تو و همه کسانی را که به تو ایمان آورده‌اند، از آبادی خودمان بیرون می‌کنیم، یا باید باز گردید به ملت و آیین ما. شعیب گفت: هر چند ما نخواهیم و بر خلاف دلخواه ما باشد؟ آنها می‌خواستند رژیم و نظام طاغوتی خودشان را بر مردم تحمیل کنند، بر





شعیب، بر مؤمنان، به رهبر الهی و همه کسانی که دنبال او می‌رفتند.

ملاحظه کنید تکرار یک برخورد تاریخی؛ صاحبان قدرت، طاغوتان می‌خواهند رژیم خودشان را بر مردم و حتی بر رهبران عالی‌قدر مردم تحمیل کنند با چه چیزی؟ با استکبار، با تحمیل، با زور، با ادعای این‌که ما یک سر و گردن از همه بلندتر و بزرگ‌تریم و دیگران باید، ولو با کراهت و بر خلاف میلشان، رأی و اندیشه و پندار و مقام و سمت و زمام‌داری ما را قبول کنند. عین آن‌که ما، مردم ما، و رهبران انقلاب ما و رهبر عالی‌قدر انقلاب در برخورد با رژیم شاهنشاهی، نظام شاهنشاهی، و شاه، طاغوت، و طاغوتیان دیگر باشد.

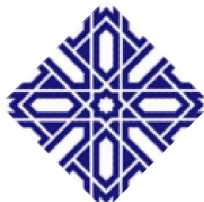
موسی (ع) در برابر فرعون و فرعونیان می‌گوید، قرآن این‌طور نقل می‌کند در آیه ۲۷ از سوره غافر: «وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ. مَنْ پناه می‌برم به خدای شما، به خدای خودم و خداوندگار شما از هر متکبر بزرگی‌فروش که بزرگی را به خودش بسته و ایمان به روز حساب و روز حساب‌کشی، روز رستاخیز، و هر نوع روز حساب ندارد.

متکبران، بزرگی‌فروشان، طاغوتان، تفوق‌طلبان، امتیازطلبان همواره سدّ راه جنبش‌ها هستند. بزرگی‌طلبی و تفوق‌طلبی و استعلا و داعیه‌علو و برتری داشتن از نظر قرآن مطرود و مردود است تا آنجا که آیه ۸۳ از سوره قصص این‌طور بیان می‌کند: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛ «آن سرای آخرت، آن فرجام‌ارزنده، ما این فرجام‌ارزنده را برای آنهایی مقرر کرده‌ایم که در روی زمین در پی علو، برتری‌جویی، تفوق‌طلبی نیستند. نه در پی علوند و نه به دنبال فساد و تباهی‌آفرینی. عاقبت و فرجام صرفاً از آن متقین، از آن خداترسان، از آن کسانی است که پروای خدا، پروای حق دارند.»

ملاحظه می‌کنید که مبانی عالی اسلام به طور کلی تفوق‌طلبی و امتیازطلبی را محکوم می‌کند. می‌گوید هیچ‌کس نمی‌تواند رابطه‌اش را با دیگران بر مبنای تفوق‌طلبی و امتیازطلبی قرار بدهد. خوب سلطنت چیست؟ سلطنت این بود که یک شخص می‌گفت من فرمانروای شمایم؛ چرا؟ چون زور دارم، یا نه، چرا؟ چون پدر من زور داشته و من وارث این مقام از او هستم. و موقعی که پدر می‌خواست او را به عنوان ولی‌عهد و جانشینی خود بر مردم تحمیل کند، لابد مدعی بود که ولی‌عهد، آن هم پسر بزرگ‌تر من، دارای امتیازات و ویژگی‌های خاص است که حتماً بهتر از دیگران می‌تواند ملت و کشور را اداره کند.

طبیعی است که این نوع تفوق‌طلبی، چه برای فرد و چه برای گروه، مطرود است. خوب چه می‌ماند؟ فقط یک چیز و آن نوع حکومتی است که زمام‌داری‌اش را بر مردم تحمیل نکند. خوب اگر بخواهد تحمیل نکند، باید از چه راه به دست بیاورد؟ از راه حمایت مردم، پذیرش مردم، و انتخاب مردم.

می‌دانید که در تاریخ شیعه به خصوص، همواره رهبران مذهبی‌مان را مردم خودشان می‌پذیرفتند؛ یا با انتخاب مستقیم یا با انتخاب غیر مستقیم. یا خودشان شناسایی داشتند که این فرد به عنوان عالم دینی و رهبر دینی روستا، رهبر دینی محل، رهبر دینی در مسجد محله، رهبر دینی در شهر، یا رهبر دینی در کشور، یا رهبر دینی در جامعه بزرگ اسلامی شایسته آن است که مورد قبول قرار بگیرد و وقتی اکثریت مردم کسی را به این عنوان قبول می‌کردند، این می‌شد رهبر بزرگ، رهبر درجه اول، مرجع اعلا. و هیچ‌گاه هیچ مرجعی به عنوان وراثت، به عنوان این‌که پدر من مرجع بوده،



به عنوان تحمیل که من مرجع شما هستم، بخواهید یا نخواهید، مرجعیتش را، رهبریش را بر مردم تحمیل نکرده است.

حالا که باید در جامعه ما بر این اساس حکومتی سر کار آید، این حکومت باید شکلی داشته باشد که در آن شکل عامل تحمیل، عامل این که این سمت را من بر شما تحمیل می کنم، وجود نداشته باشد. این شکل بر طبق تعریف هایی که ما از انواع سه گانه حکومت کردیم، چه شکلی می تواند باشد؟ جمهوری. بنا بر این، یک پایه از جمهوری اسلامی این است: جمهوری اسلامی نوع حکومتی است که با پذیرش و انتخاب آزادانه اکثریت ملت به قدرت می رسد. این یکی از اساسی ترین پایه های جمهوری اسلامی است.

ملت ایران! برادران و خواهران عزیز! بیدار باشید ای زنان و مردان پرخروش انقلابی کشور ما! هشیار باشید! از هم اکنون باید حکومتی را انتخاب کنید که در آن حکومت عامل زور و عامل تحمیل به هیچ عنوان برای رسیدن به هیچ سیمتی از سیمت های اجتماعی مورد بهره برداری احادی قرار نگیرد. این پایه اساسی است. به نظر ما همه مسائل دیگر، همه مصالح دیگر باید از اینجا مایه بگیرد و از این طریق تأمین شود؛ از طریق دخالت آگاهانه زن و مرد مسلمان متعهد در تعیین سرنوشت خویش و در تعیین فرد یا گروهی به عنوان زمامدار امت. این یک پایه اساسی است.

خوب هر حکومتی که بر اساس رأی آزاد مردم سر کار بیاید، می تواند جمهوری اسلامی باشد؟ نه. این شرط لازم است ولی شرط کافی نیست. یک شرط دوم هم دارد و آن این است که وقتی اکثریت مردم یک کشور مسلمان اند، این مسلمان ها اگر فردی یا گروهی را با رأی آزاد برای زمامداری انتخاب کردند، خودبه خود از این زمامدار می خواهند که این حکومت، این نظام، این رژیم خودش را در اداره مملکت نسبت به مقررات و تعالیم اسلامی ملتزم و متعهد بداند. متعهد باشد که جامعه و کشور را بر مبنای تعالیم سعادت بخش اسلام اداره کند.

بدین ترتیب، ملاحظه می کنید که یک اصل دوم نیز در حکومت اسلامی هست: اصل تعهد نسبت به تعالیم اسلام. در دنباله این بحث، دوستانی که این بحث را برای شما بینندگان و شنوندگان عزیز ادامه می دهند، تفسیر بیشتری درباره این پایه دوم برایتان بیان خواهند کرد، و سلام و درود فراوان بر همه شما.

[1]. Monarchy

[2]. Aristocracy

[3]. Oligarchy

[4]. Republican

[5]. Democracy

[6]. الطاهر احمد الزاوی، ترتیب التأموس المحيط علی طریقہ المصباح المنیر و اساس البلاغۃ، بیروت، دارالکتب العلمیہ، ۱۳۹۹ق، ج ۱، ص ۵۳۴، ذیل ج م

هر

[7]. لويس معلوف، المنجد فی اللغة، بیروت، دارالمشرق، ۱۴۰۲ق، ص ۱۰۲، ذیل: ج م هر [9]

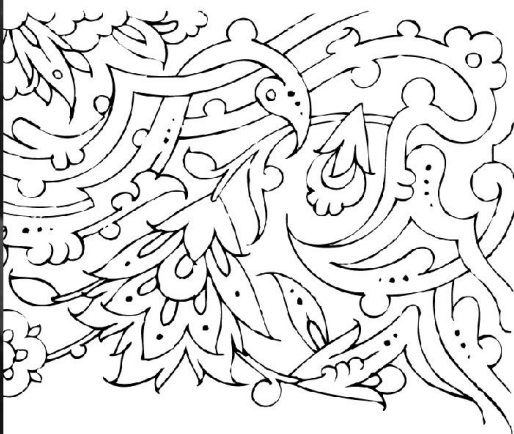
. داریوش آشوری، فرهنگ سیاسی، تهران، مروارید، ۱۳۵۷، ص ۷۱، ذیل: «جمهوری».

[10]. محمد معین، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۲۴۲، ذیل: جمهوری.

[11]. Theocracy

[12]. سورة اعراف، آیه ۸۸.

# جہشتی يك ملت بود برای ملت ما



بر پایه امت و امامت چیزی به وجود می آید به نام "مدیریت جامعه". این بخش اول از طرح اسلام درباره نظام سیاسی است. آنچه در رأس قرار دارد که همه، حتی پیغمبر (ص)، حتی امام (ع) و مرجع تقلید، باید مراقب او باشند و از آن سر مویی تخلف نکنند اصول عقیدتی و عملی اسلام بر اساس کتاب و سنت است. حتی قرآن کریم درباره پیغمبر اکرم (ص) می گوید: رسول خدا هرگز چنین نمی کند، اما به فرض اگر برخلاف گفته خدا و فرمان و تعلیم خدا سخنی به ما بزند ما او را به نابودی خواهیم کشاند. بعضی می گویند: آقا، فلان مجتهد انقلابی خوب است یک فکری برای فلان حکم بکند. مثل این که دین مثل یک موم نرم در دست مجتهد است تا مطابق سلیقه زمان و مکان و مردم هر جور دلش خواست و به هر شکلی دلش خواست دریاورد! این طور نیست و از مجتهدان آگاه یک چنین بازیگری را با مکتب نخواهید. مکتبی که مثل موم باشد و بتوانی آن را به هر شکلی که بخواهی در بیاوری اصلاً دیگر مکتب نیست. اولین ویژگی نظام سیاسی اسلام این است که نظامی است مکتبی و متعهد در برابر مکتب. اجباری هم نیست. هر کس این مکتب را پسندید، دوست داشت و به آن دل بست بیاید و هر کسی هم به آن دل نبست نیاید؛ ولی نظام مکتبی است.



تماس با ما:

۰۲۱-۷۷۴۹۴۴۹۹

majmahezbollah.ir

مجمع دانشجویان حزب ا...  
دانشگاه علم و صنعت